

استکمال جوهری نفس انسانی

از منظر ملاصدرا (ره)

محمد محمدرضایی*، دانشیار دانشگاه تهران (پردیس قم)

محمد قاسم الیاسی، دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی جامعه المصطفی العالمیه

چکیده

کمالات وجودی خود دست می‌یابد. نفس در این فرایند استکمال ذاتی، با کسب قوا، ادراکات و ملکات، بتدریج چهره جوهری خود را تکون و تکامل می‌بخشد و در امتداد تشکیکی بودن وجود، قوای بیشتر، کمالات شدیدتر و ملکات پایدارتری را تحصیل می‌کند. نفس با تمام قوای خود، اتحاد یافته و برخی قوای آن همگام با نفس تجرد یافته و تمام قوا از شئون و مراتب آن بشمار می‌آید.

تحول درونی و خودشکوفایی ذاتی انسان، یا بتعبیر صدرالمتألهین «استکمال جوهری نفس انسانی»، از مهمترین بحثهای انسانشناسی فلسفی و از نوآوریهای صدررا، در بستر حکمت متعالیه است. این مسئله گره بسیاری از مسائل فلسفی، دینی و انسانشناسی را می‌گشاید.

از اینرو، این مقاله کوشیده است «استکمال جوهری نفس انسان» از آغاز حدوث تا رسیدن به غایت کمال وجودی را بررسی و تحلیل کند. بر این اساس رهیافتهای فرضیه‌های «بازیابی کمالات پیشین»، «ارتقاء روحی انسان» و «فعلیت یافتن نفس و تغییر عرضی» بعنوان فرضیه‌های احتمالی و رقیب و «استکمال جوهری نفس انسانی» بعنوان فرضیه اصلی تحقیق، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

این مقاله با کمک مبانی نظری مانند: اصالت وجود، تشکیکی بودن وجود، حرکت جوهری اشتدادی، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء، تجرد و وحدت نفس با قوا و صورتهای ادراکی، به اثبات استکمال جوهری نفس انسانی پرداخته است.

نفس انسانی، جوهری است «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» و با حرکت جوهری اشتدادی دم بدم به

کلیدواژگان

استکمال جوهری نفس انسانی
و ویژگیهای نفس انسانی
استکمال
نفس
مقدمه

از دیرباز بحث کمال و سعادت انسان، رابطه نفس و بدن، تغییر عرضی نفس و ... از مهمترین مباحث انسانشناسی بوده است. برای نخستین بار صدرالمتألهین مسئله جدید «استکمال جوهری نفس انسانی» یا (تحول درونی و خودشکوفایی ذاتی انسان) را در کنار مسائل انسانشناسی فلسفی، پیش کشید. این مسئله در گشودن افقهای جدید، برای

* . mmrezai@ut.ac.ir

■ استكمال

جوهری نفس، مبسّتی

بر دو اصل «جسمانیة الحدوث

و روحانیة البقاء» و «حرکت

جوهری اشتدادی»

نفس است.

با توجه به این دغدغه‌ها و پرسش، میتوان این بحث را براساس رهیافتهای زیر طرح و ارزیابی کرد:

۱. رهیافتهای فرضی مسئله

رهیافتهای مسئله، نخست به دو رهیافت دوگانه انگار و یگانه‌انگار تقسیم میشود، آنگاه هرکدام به دو رهیافت دیگر تقسیم خواهد شد. بدین صورت به چهار رهیافت اشاره میکنیم، هرچند رهیافتهای دیگری نیز در عصر روشنگری از سوی مادیگرایان مطرح شده که زیاد اهمیت ندارد و ما نیز آن را نام نمیبیریم. این چهار رهیافت بترتیب عبارتند از: «بازیابی کمالات پیشین»، «ارتقاء روحی نفس»، «فعلیت یافتن نفس و استكمال عرضی نفس» و «استكمال جوهری نفس انسانی».

۱-۱. بازیابی کمالات پیشین

نفس، محرک بدن بوده و وجود مستقل از بدن دارد، که بواسطه عامل قسری ناگزیر لباس بدن را در تن کرده و خانه‌نشین شده است. حرکت تکاملی نفس برای اینست که کوشش میکند هستی آغازین خود را که در عالم عقل داشته باز یابد و خود را از غلاف بدن

حل بسیاری از مسایل دیگر و دفع شبهات، از جمله سعادت حقیقی، معاد جسمانی، دفع تناسخ، اتحاد حقیقی نفس و بدن، اتحاد قوا با نفس، حل نشئه‌های سه‌گانه انسان، و ... بینظیر بوده و نوآوریهای زیادی را بارمغان آورده است؛ از اینرو، در این تحقیق میکوشیم استكمال جوهری نفس انسانی را از منظر صدرا بررسی و ارزیابی کنیم.

مقصود اصلی صدرالمآلهین از تأثیر حرکت جوهری اشتدادی، در تکامل نفس انسانی بلحاظ کمال اولی یا کمال ثانوی چیست و منظور وی، از «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس در این فرایند تکاملی چه خواهد بود؟

در بحث استكمال جوهری نفس انسانی، روشن خواهد شد که چگونه انسان میتواند از مرحله مادی تا مرز عقلانی شدن پیش برود و چگونه نفس از صور معدنی آغاز کرده و مراحل گوناگونی گیاهی، حیوانی و انسانی را سپری کرده به مرحله انسانیت و عقلانی شدن گام مینهد. عبور از مراحل گوناگون، با کدام دستمایه‌ها، مئونه‌ها و مبانی نظری میسر میباشد؟

پرسشهای فرضی زیر، چگونه پاسخ داده میشوند. برای نمونه: بفرض اگر روزی حرکت جوهری اشتدادی با برهان نقض شود یا حرکت جوهری یکنواختی یا تنزلی در عرض آن اثبات گردد، آیا حرکت استکمالی نفس دگرگون نخواهد شد؟ بفرض قبول انحصار حرکت در حرکت جوهری اشتدادی، آیا انسانهای شقی نیز استكمال جوهری نفس انسانی خواهند داشت؟ اگر جوهر نفس انسانی از روز اول ذاتاً مجرد آفریده شده باشد، همانگونه که حکیمان پیشین معتقد بودند، چه محذوریهایی در اتحاد نفس و بدن و تکامل ذاتی نفس انسانی رخ خواهد داد؟

۱-۴. استکمال جوهری نفس انسانی

استکمال جوهری نفس، مبتنی بر دو اصل «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» و «حرکت جوهری اشتدادی» نفس است. براساس استکمال جوهری، نفس انسانی در آغاز حدوث، جسمانی است و در فرایند تکاملی خویش، بکمک حرکت جوهری اشتدادی، در مرز تجرد به خودآگاهی و سپس به خود شکوفایی ذاتی میرسد و تا عقلانیت محض پیش میرود.^۵

۲. تعریف استکمال

استکمال در لغت بمعنای پایان یابی، کمال بخشی و کمال جویی است؛^۶ و در اصطلاح بمعنای کمالی که افزون بر تمامیت شیء داده میشود، یعنی به هر

۱. افلاطون، مجموعه آثار افلاطون، ترجمه: محمدحسین لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۲۰۰؛ همان، ج ۲، ص ۹۵۵؛ کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه: سید جلال الدین مجتبی، تهران: انتشارات سروش ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه: غلامرضا اعوانی، تهران: انتشارات سروش و انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۱۵۵، ۱۵۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۶.

۴. ابن سینا، الشفاء - النفس، تصحیح حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۳۰۳، ۲۸۶، ۳۳.

۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، با اشراف و مقدمه سیدمحمد خامنه‌ای، بویراستاری دکتر مقصود محمدی، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۵۶-۳۵۷، همان، ج ۵، ص ۳۸، ۸؛ همو، الشواهد الربوبية، تصحیح: دکتر مصطفی محقق داماد، باشراف استاد سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ص ۲۲۱؛ همو، مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۰، (رساله اتحاد عاقل و معقول) ص ۲۸.

۶. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰، ص ۵۹۹.

که چهره عقلانی و مثالی او را پوشانیده نجات داده بسوی اصل خویش که همان عالم مثال و حقیقت نخستین آنست بازگردد. این سیر تکاملی نفس جز بمعنای تذکار و یادآوری حقایق و کمالات پیشین در عالم مثال - که قبل از تعلق نفس به بدن داشته - نخواهد بود. پس نفس ازلی بوده و ابدی خواهد بود.^۱ لکن تا زمانی که در لباس بدن قرار دارد، استکمال به معنای پذیرش کمالات ذاتی نخواهد داشت بلکه کوشش میکند کمالات از دست رفته را باز یابد.

۱-۲. ارتقاء روحی نفس

دکارت مانند افلاطون به دوگانگی نفس و بدن قائل بود و هر یک از نفس و بدن را مستقل از دیگری میداند، در عین حال که از یک رابطه تعامل (تأثیر و تأثر) سخن بمیان می آورد. در این رابطه تمام قوای ادراکی، حقیقت نفس را تشکیل میدهد. سایر نیروهای تحریکی و فیزیکی همانند اجزای بهم پیوسته و هماهنگ با نفس هستند بنابراین، کمال نفس در تعلق به بدن نخواهد بود بلکه نوعی تکامل روحی صرف است.^۲

۱-۳. فعلیت یافتن نفس و تکامل عرضی آن

حرکت تکاملی نفس بمعنای پذیرفتن صورتهای حسی، خیالی، وهمی و عقلی، و فعلیت بخشیدن به استعدادهای انسانی است؛^۳ یعنی نفس خود، کمال اول بدن است و بدینصورت دم بدم استعدادهای وجودی آن از طریق پذیرش صور به کمال میرسند و چهره نفس را شکوفاتر و رنگهای عقلانی او را بیشتر میکند. نفس ذاتاً مجرد است، بهمین دلیل تغییر و تکامل ذاتی و جوهری نمیپذیرد؛ ولی بسبب فعالیتهای ادراکی و تحریکی خود، تکامل عرضی میپذیرد؛ چون نفس «روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است.^۴

■ امر حادث در عین بساطت، هم شامل آثار و کمالاتی مشابه کمالات موجود در سابق میشود، و هم آثار و کمالات جدیدی را بدست می‌آورد که از آن به «اتحاد کمال جدید با کمالات موجود در زایل (سابق)» تعبیر میکنند.

تولید مثل، سازگاری با محیط، درک حسی، حرکت ارادی و تفکر. این تعریف را صدرالمآلهین ضمن استدلالی برای اثبات نفس آورده است.

تعریف جامعتری از ارسطو و ابن سیناء نقل شده که بنظر صدرا تعریف حقیقی محسوب میشود: «نفس کمال اول برای جسم طبیعی آلی است». این تعریف از باب تعلق نفس به بدن و وجود اضافی نفس بهترین تعریف است؛ هرچند تحلیل عناصر این تعریف، بحث تفصیلی را میطلبد، اما ناگزیر در اینجا باختصار اشاره میشود:

۱- نفس، کمال برای جسم است، هرچند میتوان بدلیل «کمال»، «صورت» یا «قوه» را در تعریف نفس بکار برد، ولی کمال بودن نفس امتیازات و برجستگیهایی دارد که صورت و قوه، فاقد آنست زیرا

۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵، ج ۲۳، ص ۹۸.
۸. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۹۵؛ ج ۴، ص ۲۱۵؛ ج ۷، ص ۸۴؛ ج ۸، ص ۱۱.
۹. همان، ج ۳، ص ۹۶، ۳۵۶؛ عبودیت، عبدالرسول، درآمد بر نظام حکمت صدرایی، تهران: سمت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹۲.
۱۰. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۶.
۱۱. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ابن سینا، الشفاء - النفس، ص ۲۲؛ ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۷.

موجودی یا پدیده‌یی بعد از پایان یافتن، تمام شدن ساختمان وجودی و فیزیکی خود که نیازمند آن بود، کمالات بیشتر برای آراستن و زینت دادن، باندازه شایستگی آن داده شود.^۷

در اینجا مراد از استکمال، کمال ثانوی یا ارزشی نیست، بلکه تشدید جوهری و فعلیت یافتن قوه و استعدادهای ذاتی نفس ملاک است. بعبارتی، کمال ثانوی چیزی است که هر شیء بسوی آن حرکت اشتدادی میکند و میل ذاتی بسوی آن دارد، لکن هر حرکتی بخودی خود، کمال برای موجودی بالقوه از آن حیث که بالقوه است، میباشد و این کمال عین تحقق، فعلیت و تحصیل است. همین معنای استکمال، مورد نظر ماست.^۸

هرچند در حرکت جوهری اشتدادی، در هر آنی، با صیوررت امر سابق، امر جدیدی غیر از آن و کاملتر از آن بجای آن، موجود و حادث میشود، ولی در اینجا این دو امر - قبل و بعد - باهم بگونه‌یی اتصال دارند که امر حادث در عین بساطت، هم شامل آثار و کمالاتی مشابه کمالات موجود در سابق میشود، و هم آثار و کمالات جدیدی را بدست می‌آورد که از آن به «اتحاد کمال جدید با کمالات موجود در زایل (سابق)» تعبیر میکنند.^۹ پس مراد از استکمال همین معنا است.

۳. تعریف نفس

نفس، فاعل رفتارهای ناهمگون حیاتی در موجود جاندار است. مبادی دیگر غیر از نفس، افعال طبیعی خود را بصورت همگون انجام میدهند، مانند آتش نسبت به حرارت؛ ولی نفس، اعمال خویش را بگونه‌های مختلف و بکمک قوا و آلات انجام میدهد.^{۱۰} رفتارهای حیاتی عبارتند از: تنفس، تغذیه،

اولاً کمال نسبت به صورت ترجیح دارد، چون کمال بیانگر کمال نوع است و چیزی که بر نوع دلالت داشته باشد حتماً بر ماده نیز دلالت دارد، در حالی که صورت این ویژگی را ندارد؛ صورت منطبق در ماده بوده و در قیاس با ماده تنها صورت است و هیچ‌گونه دلالتی بر نوع ندارد.

ثانیاً: کمال نسبت به قوه ترجیح دارد؛ چون قوه یا به معنای فعل و ادراک است، یا به معنای انفعال و تحریک، یا به معنای هردو. اگر معنای یکی از آنها در تعریف نفس قرار گیرد، ضمن اینکه ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید جامع نبوده و تنها وجهی از وجوه آن را بیان میکند. اگر به هر دو معنا بکار رود، با اشتراک لفظی بکار رفته و گرفتار مغالطه می‌شویم. پس تعریف نفس به کمال، جامعیت و مانعیت تعریف را بهتر تأمین میکند.

۲- تعریف نفس به کمال از حیث اضافیت نفس به بدن است؛ زیرا کمال یک مفهوم اضافی است، اما حکیمان پیشین، بهمین دلیل، این تعریف را یک تعریف حقیقی برای نفس ندانسته و آن را محدود، نسبی و قائم به دو طرف میدانند و چون اضافه بیانگر تمام حقیقت مضاف‌الیه نیست، مانند بنا و بنا، پس تعریف حقیقی نیست. ولی صدرالمتألهین این تعریف را تنها یک تعریف شرح‌الاسمی ندانسته و آن را کاملاً متفاوت از مثال بنا و بنا میدانند؛ زیرا نفس برخلاف پندار حکیمان پیشین، دارای یک وجود لافسه و یک وجود لغیره نیست بلکه وجود لافسه نفس عین وجود لغیره آنست؛ پس وجود اضافی و رابطی نفس از سنخ وجود انتزاع شده و نحوه وجود است. نفسیت نفس حقیقت جدایی از آن نحوه وجود نیست بهمین دلیل از ترکیب آنها یک نوع کامل جسمانی پدید می‌آید.^{۱۲}

۳- نفس، کمال اولی برای جسم است. وقتی نفس

را به کمال تعریف کردند مقصود از کمال اول در مقابل کمال ثانی است. کمال اول کمالی است که نوعیت نوع بگونه‌یی وابسته به آنست که در صورت نبودن آن، نوع مورد نظر منتفی خواهد شد. بر این اساس کمالاتی که پس از قوام یافتن نوع حاصل میشوند کمالات ثانی هستند، مانند تأثیر در اشیاء دیگر. برای مثال صورت جسمیه برای جسم، صورت نباتیه برای گیاهان، صورت انسانیه برای انسان، کمال اول هستند اما تولید مثل، رشد، تغذیه، حرکت ارادی، احساس و تفکر، کمالات ثانیه‌اند.

۴- مقصود از جسم در تعریف، جسم طبیعی است نه صناعی؛ از اینرو، اولاً، جسم متعین بشرط لا که نوع از انواع را تشکیل میدهد نیست بلکه مراد جسم لا بشرط و یک حقیقت ساری در تمام اجسام است؛ پس در هر موجودی نفس همان موجود، کمال اول برای آن میباشد. ثانیاً، مقصود از جسم طبیعی اینست که دارای یک ماهیت، نوع حقیقی و صورت طبیعی میباشد، برخلاف جسم صناعی که بواسطه عوامل خارجی واجد صورت و شکل میگردد.

ثالثاً، در جسم طبیعی وحدت حقیقی حاکم است، از اینرو، نمیتوان نسبت کشتیان را به کشتی، دارای وحدت حقیقی دانست. پس نفس کمال اول برای جسم طبیعی است.

۵- واژه «آلی» در تعریف اعم از قوا و آلات و ابزار است؛ پس نفس یعنی «کمال اول برای جسم طبیعی که رفتار ناهمگون حیاتی خویش را بوسیله قوا و آلات تحت تدبیر نفس انجام میدهد.»

بنابراین، تعریف فوق تا اینجا کامل و از نظر صدرا یک تعریف حقیقی و بدون نقص بشمار می‌آید.

۱۲. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۱۱-۱۴.

۴. استکمال جوهری نفس انسانی

کمال، همان شدت وجودی است که هر شی با حرکت اشتدادی و استکمالی دم بدم از آن برخوردار میشود. نفس یا کمال اول برای جسم طبیعی آلی است، یا فاعل رفتارهای ناهمگون حیاتی در موجودات جاندار. این دو تعریف هم شامل گیاهان و حیوانات میشد و هم شامل انسان. رفتارهای حیاتی عبارتند از: تغذیه، رشد، تولیدمثل، سازگاری با محیط در گیاهان، درک حسی و حرکت ارادی در حیوانات و تفکر در انسان؛ یعنی انسان افزون بر داشتن تمام آن کمالات و رفتارهای حیاتی گیاهان و حیوانات، از قدرت تفکر و تعقل نیز برخوردار است. پس اختصاصیترین ویژگی نفس انسانی تفکر و تعقل است.

مقدمه وزمینه‌های فرآیند استکمال نفس انسانی چیست و چگونه میتوان از حرکت جوهری اشتدادی کمک گرفت؟ ویژگیهای نفس از دیدگاه فیلسوفان و صدراکدامند و نقاط مشترک و امتیازشان در چیست؟ مبانی نظری‌یی که بتواند این استکمال جوهری نفس انسانی را تبیین کند کدامند؟

۵. ارزیابی تطبیقی رهیافتهای چهارگانه درباره

ویژگیهای نفس انسانی

۱-۵. جوهریت نفس

اکثر فیلسوفان معتقدند نفس جوهر است نه عرض. یکی از استدلالهای ایشان برای جوهریت نفس اینست که نفس مقوم برخی انواع جوهری اعم از گیاهان، حیوانات و انسان میباشد. آنچه مقوم جوهر است، خود نیز باید جوهر باشد؛ پس نفس جوهر است.^{۱۳} این استدلال و استدلالهای دیگر تحلیل و تبیینهای زیادی دارند که در این نوشته مجال بررسی آنها نیست.

حکیمان پیشین

تنها تفاوت نفس و عقل را

در این میدانستند که نفس با

آلات و ابزار کار میکند اما

عقل چنین نیست.

۲-۵. تجرد ذاتی نفس

حکیمان پیشین بغیر از صدرا نفس را ذاتاً مجرد میدانستند، اینان بین عقل و نفس ذاتاً فرق نمیگذاشتند و تنها تفاوت آنها را در این میدانستند که نفس با آلات و ابزار کار میکند اما عقل چنین نیست. صدرالمتهلین تا حدودی با حکیمان پیشین در بقاء تجردی ذاتی نفس موافق بود، اما هنگام حدوث، آن را مادی میدانست و به نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» معتقد بود که براساس آن نفس با حرکت جوهری اشتدادی به استکمال جوهری و تجرد میرسد. این مطلب آغاز اختلاف صدرا با حکیمان دیگر است که در ادامه بتفصیل بررسی و ارزیابی خواهد شد.^{۱۴}

۳-۵. مادی بودن نفس در مقام فعل

هویت نفس، عین اضافه است، لذا ناگزیر برای تفکر و حرکت ارادی، از حواسهای باطنی، اندامهای حسی،

۱۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۳۷۳؛ ابن‌سینا، الشفاء-النفس، ص ۴۱، ۲۳؛ ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۲۳-۲۵.

۱۴. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۳۴-۳۵. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۳۷۳؛ افلاطون، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ ابن‌سینا، الشفاء-النفس، ص ۲۸۸.

■ وجود

لنفسه نفس،

عین وجود رابطی و

اضافی آنست و بدن مرتبه‌یی

از مراتب نفس بشمار

میرود.

اعضای تحریکی و فیزیکی خویش بهره میگیرد؛ برخلاف سایر مجردات که نیازمند آلات و ابزارهای مادی نیستند. همانگونه که از تعریف نفس بدست آمد، در این ویژگی هم، صدرالمتألهین تا حدودی با حکیمان دیگر موافق است؛ اما در دو نکته با هم اختلاف دارند: صدرا قوای نفس را از شئونات نفس دانسته و به وحدت میان آنها قائل است، نه آنکه صرفاً بعنوان ابزار از آنها استفاده کند. دوم آنکه به نظر ملاصدرا میان نفس و بدن یک ترکیب اتحادی و اتحاد حقیقی برقرار است، بگونه‌یی که وجود لنفسه نفس، عین وجود رابطی و اضافی آنست و بدن مرتبه‌یی از مراتب نفس بشمار میرود.^{۱۵}

۴/۵. حادث بودن نفس

بعقیده تمام حکما، بغیر از افلاطون، نفس حادث است. افلاطون معتقد بود نفس ازلی بوده و ابدی خواهد بود؛ یعنی در عالم مثل وجودی پیشین داشته و بخاطر عامل قسری ناگزیر لباس جسم را برتن کرده است،^{۱۶} اما سایر حکما معتقدند نفس حادث است و لحظه آغاز دارد، پیش از آفرینش خود معدوم بوده و پس از آن موجود شده است. این دومین تفاوت نفس با عقول و مجردات است، چون آنها حادث نیستند.

صدرالمتألهین با حکماء دیگر در اصل حدوث موافق است با این تفاوت که آنها نفس را «روحانیه الحدوث» اما صدرا «جسمانیه الحدوث» میدانند.^{۱۷}

۵-۵. نفس؛ روحانیه الحدوث و روحانیه البقاء

اگر درباره تجرد و بقای نفس تأمل کنیم، میبینیم که براساس دیدگاه حکیمان چند حالت قابل تصور است: باعتقاد افلاطون، نفس ازلی بوده و ابدی خواهد بود و هیچ حدوثی ندارد، فیلسوفان مشاء باور دارند که نفس مجرد و حادث بوده و مجرد میماند؛ ملاصدرا معتقد است که نفس مادی بوده و مجرد باقی میماند؛ اما به باور ماتریالیستها نفس نه مجرد بوده و نه مجرد باقی میماند؛^{۱۸} متکلمان نیز اعتقاد بر مادی بودن نفس داشته و دارند و آن را ماده لطیف میدانند.

بنابراین میتوان گفت هر امر ازلی، حتماً ابدی خواهد بود؛ همچنین فرض امری که در آغاز حدوث، مجرد نباشد اما مجرد باقی بماند، نه تنها اشکالی ندارد بلکه برای اثبات آن میتوان استدلالهای متعددی ارائه کرد و دیدگاه‌های حکیمان پیشین را بچالش کشید. براین اساس اگر نفس در آغاز مجرد یا قدیم باشد اشکالات زیر در پی دارد:

اولاً: چگونه از امر مجرد و مادی ترکیب اتحادی پدید می‌آید؛ بویژه آنکه تجرد نفس مناقض وابستگی آن با بدن و انفعالات بدنی است.

ثانیاً: نفس مجرد، همه قوا و کمالات را ذاتاً بالفعل دارد، پس استکمال نفس، چه معنایی خواهد داشت

۱۵. ابن‌سینا، الشفاء-النفس، ص ۲۵۳؛ ملاصدرا، الاسفارالاربعه، ج ۸، ص ۳۸۰-۳۸۳.
۱۶. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، ص ۱۹۷.
۱۷. ملاصدرا، الاسفارالاربعه، ج ۸، ص ۳۸۵.
۱۸. ابن‌سینا، الشفاء-النفس، ص ۳۰۶، ۴۱، ۲۸۸؛ ملاصدرا، الاسفارالاربعه، ج ۸، ص ۳۱۰، ۴۰.

و بترتیب دارا شدن قوا و ابزار برایش چه مفهومی دارد؟
ثالثاً: نفس مجرد و قدیم باید نوع منحصر در فرد داشته باشد، در حالی که به تعداد آدمیان نفوس متعدد داریم.^{۱۹}

این اشکالات و ایرادهای دیگر بر مجرد ذاتی نفس - هنگام حدوث آن - صدرا را بر آن داشت تا راه حل بهتری را برای حدوث، مجرد و بقاء آن پیدا کند. لذا بنظر ایشان نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن، همراه با استکمال جوهری نفس، میتواند بهترین گزینه برای پاسخ به این اشکالات یا مواجه نشدن با آنها باشد. از سوی دیگر نیز براحتی میتواند، مجرد، تکامل، اتحاد و بقای آن را نیز تضمین کند.

۵-۶. نفس و قوای متعدد

بعقیده حکیمان پیشین و صدرا نفس انسانی دارای قوای متعددی است که برخی با گیاهان و حیوانات مشترک است و برخی دیگر را بتنهایی داد، مانند عقل و تفکر که عامل امتیاز انسان از سایر موجودات جاندار است.^{۲۰} اما صدرا معتقد است که انسان بر اثر استکمال جوهری، دم بدم به این قوا دست می یابد، او هنگام حدوث صور معدنی بی بیش نبوده که هیچ کدام آنها را نداشته است. پس با برخورداری از آنها، افعال و ادراکاتش لحظه بلحظه متحد شده و در واقع با آنها فعلیت و سعه وجودی پیدا میکند. در حالی که اگر نفس هنگام حدوث مجرد میبود، باید تمام آنها را بالفعل میداشت.^{۲۱}

نفس نباتی، تغذیه، رشد و تولید مثل دارد. نفس حیوانی افزون بر آنها، نیروهای ادراکی باطنی و ظاهری و نیروهای تحریکی را نیز دارد؛ و انسان علاوه بر تمام آنها، از عقل و تفکر نیز برخوردار میباشد. با

دارا شدن این قوا نفس به استکمال جوهری خود میرسد.

۵-۷. نفس، قابل تغییر و تکامل است

بعقیده حکماء پیشین، نفس تغییر و استکمال عرضی میپذیرد، نه جوهری؛ زیرا وقتی نفس مانند عقل مجرد باشد، طبعاً هیچگونه دگرگونی جوهری و ذاتی را نمیپذیرد، و چون حرکت جوهری نفس قابل پذیرش نیست، ممکن نیست واقعیت جوهری آن به واقعیت ناقصتر یا کاملتر جوهری تبدیل شود. پس نفس از هنگام حدوث، ثابت بوده و پایدار باقی میماند؛ تنها در این فرایند تکاملی از طریق مقارنت با اعراض بیرون از وجودش نوعی تکامل می یابد. ولی صدرا المتألهین اعتقاد دارد نفس با حرکت جوهری اشتدادی، دم بدم به فعلیت و تحصیل وجودی دست یافته از سعه وجودی کاملتری برخوردار میشود. پس این تغییر ذاتی و جوهری نفس میباشد.^{۲۲} این دیدگاه یکی از مهمترین اختلافات ملاصدرا و حکماء پیشین است.

۵-۸. اضافه بودن نفس به بدن

آیا اضافیت نفس به بدن حقیقی است یا غیرحقیقی، این ویژگی بگونه‌ی دیگر، درباره رابطه نفس و بدن مطرح میگردد و رابطه تنگاتنگ با آن دارد، بهمین روی ضمن بحث اضافیت نفس، اشاره به رابطه نفس و بدن نیز میکنیم تا اضافیت نفس به بدن کاملاً روشن شود. افلاطون به دوگانگی نفس و بدن معتقد بود و تنها نفس را محرک بدن میدانست؛ دکارت - مانند

۱۹. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، ج ۸، ص ۳۸۶، ۳۸۸.

۲۰. ابن سینا، الشفاء - النفس، ص ۵۵.

۲۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، ج ۸، ص ۵۷، ۵۹.

۲۲. همان، ص ۳۰.

■ نباید تنها

مرتبه عقلانی نفس را

بعنوان یک حقیقت ثابت در نظر
داشت بلکه باید آن را یک حقیقت
ذومراتب و کشداری در نظر گرفت
که از مرتبه صور معدنی آغاز
میشود و تا عقل بالفعل

شدن پیش میرود.

افلاطون - نفس و بدن را دو جوهر مستقل دانسته و تنها به هماهنگی و همزمانی آنها را معتقد بود؛ ارسطو نفس را کمال بدن میدانست و باور داشت رابطه آنها مانند قوه و فعل است؛ همانگونه که صورت، فعلیت ماده است، نفس نیز فعلیت میباشد^{۲۳}؛ ابن سینا میگفت: اضافه نفس به بدن ذاتی نفس نیست بلکه عرضی است، پس وجود فی نفسه نفس (جوهر مجرد) در اینست که صور نوعیه وجود فی نفسه آن، عین وجود لغیره آن بوده و اتحاد حقیقی با بدن دارد و در افعال و رفتار خود «علاوتیره» واحده عمل میکند، اما نفس چنین نیست.^{۲۴} اما صدرالمآلهین هیچیک از تحلیل‌های ارائه شده پیشینیان را نمیپذیرد و میگوید چگونه امر مادی که دارای وضع و تمام عوارض مادی است میتواند علت ترجیح امر مجرد باشد؟ و چگونه از ترکیب مجرد و مادی تحصیل نوع کامل پدید می‌آید؟ پس نباید تنها مرتبه عقلانی نفس را بعنوان یک حقیقت ثابت در نظر داشت بلکه باید آن را یک حقیقت ذومراتب و کشداری در نظر گرفت که از مرتبه صور معدنی آغاز میشود و تا عقل بالفعل شدن پیش میرود؛ از اینرو، هنگام حدوث، مادی بوده، وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره آن میباشد. عبارتی دیگر وجود استقلالی را در فرایند استکمال

جوهری خود بدست می‌آورد، در حالی که قبل از آن عین وجود رابطی و اضافی بود^{۲۵} و از این جهت هیچ تفاوتی با صورت نوعیه ندارد.

از این بررسی و ارزیابی رهیافتهای چهارگانه در باره ویژگیهای نفس، میتوان نتیجه گرفت از نظر حکمای پیشین نفس انسانی جوهری است مجرد، روحانیه الحدوث و روحانیه البقاء، که تغییر ذاتی نداشته و اضافیت آن عین هویت آن نمیشود، ولی صدرالمآلهین معتقد است نفس جوهری است جسمانی الحدوث و روحانیه البقاء که تغییر ذاتی را پذیرفته و وجود فی نفسه آن عین وجود لغیره آن می‌باشد.

۶. مبانی نظری استکمال جوهری نفس انسانی

۶-۱. اصالت وجود

بنظر ملاصدرا واقعیت عینی، مصداق مفهوم وجود است نه مصداق ماهیت. نفس نیز بلحاظ وجود اضافی و رابطی خود عین اضافه و مدبّر بدن است، نه بلحاظ ماهیت خود. از اینرو، وجود نفس بر اثر حرکت اشتدادی جوهری لحظه بلحظه از کمالات وجودی شدیدتری برخوردار میشود و نفس انسانی در فرایند این حرکت تکاملی، با اعمال و رفتارهای حیاتی خود، به جایی میرسد که از نحوه وجود استقلالی برخوردار شده و این وجود رابطی را از دست میدهد.^{۲۶} بنابراین، استکمال وجودی براساس حرکت جوهری در هر مسیر که قرار گیرد - خواه مسیر فرشته‌خویی یا شیطان‌صفتی یا درنده‌خویی - به

۲۳. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۴، ص ۱۵۵، ۳۷۳.

۲۴. ابن سینا، الشفاء - النفس، ص ۳۱۲ - ۳۲۰.

۲۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۱۱، ۳۸۳.

۲۶. همان، ج ۹، ص ۲ - ۷، ۳.

غایت کمال اولی وجودی، بمعنای فعلیت آن میرسد.

۲-۶. تشکیکی بودن وجود

وجود یک حقیقت واحد ذومراتب و تشکیکی، برحسب کمال و نقص است؛ بگونه‌یی که هر مرتبه نسبت به مرتبه مافوق خود ضعیفتر بوده و تنها بخشی از کمالات وجودی آن را دارد، و نسبت به مرتبه مادون خود قویتر است و تمام کمالات وجودی آن را فراتر و قویتر را دارا می‌باشد. نفس نیز در هر مرتبه و مقطع فرضی خود، تمام کمالات مادون و کاملتر از آن را بدست می‌آورد.

عبارت دیگر مراتب وجود بطور پیوسته از پایین به بالا شدید و از بالا به پایین ضعیف میشوند و بین دو مرتبه فرضی، مرتبه دیده نمیشود که در حلقه اتصالی وجود مفقود باشد. براین اساس وجود نفس نیز، در فرایند استکمالی خود از صور طبیعی آغاز کرده و با حرکت جوهری اشتدادی بطور پیوسته تحصیل یافته، شدید و شدیدتر میشود تا به مرتبه عقلانی و استقلال می‌رسد.^{۲۷}

۳-۶. حرکت جوهری اشتدادی

نظریه حرکت جوهری اشتدادی در تمام قلمروهای ارادی و غیرارادی انسان، بیشترین دغدغه‌های فکری و معضلات دینی و فلسفی را حل کرده است. حرکت جوهری نه تنها این دغدغه‌ها را براحتمی حل کرد، بلکه ارتباط محسوس و معقول، شهادت و غیب، و اتحاد نفس و بدن را نیز با طرح حرکت جوهری اشتدادی بضمیمه نظریه «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس، حل و فصل کرد.

با طرح ابتکاری صدرا، میتوان برای نخستین بار به چگونگی مراحل تکامل انسان و جهان مادی پاسخ

■ معنای

حدوث نفس اینست

که در آغاز با بدن مانند صورت
و ماده اتحاد یافته و در وجود و
تشخص خود حادث میشود،
آنگاه در فرایند استکمال
خود، تجرد می‌یابد.

داد و نشئه‌های سه‌گانه انسان را متناسب با نشئه‌های سه‌گانه جهان و سپری کردن مراحل چهارگانه عقل، پاسخ گفت؛ زیرا انسان در فرایند حرکت تکاملی خود، این شایستگی را می‌یابد که همنشین روح شود و خود را از صور طبیعی و مادی نجات داده و مجرد شود، آنگاه بعد از پذیرفتن روح، با حرکت جوهری ارادی (خواه بسوی سعادت یا شقاوت) بسوی غایت و کمال وجودی خود پیش رود و سرانجام جایی برسد که نفس، وجود رابطی خود را به وجود استقلال بدهد.^{۲۸}

۴-۶. نفس؛ جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء

نفس در آغاز حدوث، صور مادی بیش نیست. معنای حدوث نفس اینست که در آغاز با بدن مانند صورت و ماده اتحاد یافته و در وجود و تشخص خود حادث میشود، آنگاه در فرایند استکمال خود تجرد می‌یابد؛ تفاوتش با صورت در اینست که در بقاء این اتحاد را از دست داده و تبدیل به نفس مجرد می‌گردد در حالیکه صورت همیشه صورت باقی میماند.^{۲۹}

۲۷. همان، ج ۷، ص ۲۰۷، ۲۰۹؛ ج ۹، ص ۱۸، ۳، ۷، ۲.

۲۸. همان، ص ۶، ص ۳۵۶؛ ج ۷، ص ۳۶۴؛ ج ۸، ص ۳۹.

۲۹. همان، ص ۲۲۱، ۱۰؛ همو، مجموعه رسائل (رساله اتحاد

عقل معقول)، ص ۲۸.

■

**نفس در
هر مقطع فرضی
که امر بسیط و واحد است،
در عین بساطت و وحدت،
همه قوای مادون خود
میباشد.**

بیرونی، تحریکی و واکنشی حکومت میکند.^{۳۰}
بنابراین صدرا در گام نخست:
اولاً: قوای متعدد را حقیقتاً میپذیرد و برای آن
ملاک و فلسفه‌یی بیان میکند.

ثانیاً: برخی از آنها را مجرد و برخی دیگر را مادی
میداند.

ثالثاً: ادراک و فعالیت‌های قوای متعدد را میپذیرد.
رابعاً: ادراک نفس را حقیقتاً قبول دارد.
خامساً: ادراک و فعالیت‌های قوای متعدد را بعینه
ادراک کرده و آنها را فعالیت‌های نفس میداند.

سادساً: تمام قوا، از مراتب نفس بنحو تشکیکی
است که نفس در فرایند استکمال جوهری خود آنها
را دارا شده است.

سابعاً: تمام قوا و ابزار، شئونات نفس شمرده
میشوند که نفس آنها را مانند نسخه‌یی پیچیده بنحو

۳۰. همو، المبدأ و المعاد، باشراف استاد سیدمحمد
خامنه‌ای، بتصحیح دکتر محمد ذبیحی و دکتر جعفر شاه‌نظری،
تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۴۶۲؛ همو،
الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۴۳۲؛ ج ۹، ص ۲۱، ۹۹، ۱۹۵.

۳۱. همو، مجموعه رسایل فلسفی صدرا (رساله اتحاد عاقل
و معقول)، ص ۴۶۲؛ همو، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۴۳۲؛ ج ۹،
ص ۲۱، ۹۹، ۱۹۵.

۳۲. همو، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۲۶۱.

بنابراین نفس انسانی در سیر استکمال جوهری
خویش، یک هسته بسیط و ممتدی است که از مراحل
نباتی، حیوانی تا انسانی را بطور پیوسته و تدریجی
سپری کرده و بلحاظ نشئه‌های سه‌گانه نفس، متناسب
با نشئه‌های سه‌گانه جهان، به تکامل میرسد. یعنی
نفس در آغاز در نشئه حس و طبیعت قرار دارد، بعد
به مجرد مثالی و خیالی میرسد و نهایتاً عقل محض
میشود^{۳۱}؛ پس بلحاظ تعقل و تفکر، مراحل بالقوه بودن
عقل هیولانی را سپری کرده عقل بالملکه میگردد؛
آنگاه از آن عبور کرده به عقل بالفعل، سپس به عقل
بالمستفاد و سرانجام به عقل فعال میرسد. تمام این
مراحل و دشواریها را با همت اراده انسان و با کلید
حرکت جوهری اشتدادی حل میکند.^{۳۲}

۵-۶. تجرد، بساطت و وحدت نفس با قوا و صورت‌های ادراکی

هرچند هرکدام از مباحث تجرد، بساطت و وحدت
نفس با قوا و صورت‌های ادراکی را میتوان بعنوان یک
مبنای جداگانه طرح کرد؛ ولی بدلیل نزدیک بودن
ثمره‌شان در موضوع مورد بحث، میتوانیم آنها را تحت
عنوان واحد جمع کنیم. نفس در هر مقطع فرضی که
امر بسیط و واحد است، در عین بساطت و وحدت،
همه قوای مادون خود میباشد. یعنی اگر نفس را - که
واحد و بسیط متصل است، در مراحل تکاملی دارای
مراتب و مقاطع متعدد و گوناگون - از جنین تارسیدن
به عقل محض در نظر بگیریم، میبینیم در هر مقطع
فرضی، هر مرتبه را که کسب کرده در رأس سکوی
همان مقطع نشسته و بر سایر مقاطع مادون و تمام
قوای پایین، تدبیر و ریاست میکند. برای مثال اگر
نفس به مرتبه عقل بالفعل رسیده باشد، به تمام مراتب
قوای مادون خود، اعم از نیروهای ادراکی درونی،

انداماجی و اجمالی در خود داشته و اکنون بنحو تفصیلی و شئونی آنها را دارد. بعبارت دیگر نفس تمام قوای خود را بنحو کثرت در وحدت داشته، اکنون بنحو وحدت در کثرت تفصیل داده است؛ مانند توحید افعالی.

از مباحث فوق به چند نکته میرسیم:

۱-۵-۶. وجود جمعی نفس: نفس با تمام قوای خویش، به این معنا اتحاد می‌یابد که تمام کمالات مادون خود را بنحو جمعی دارد و در هر مرتبه‌یی هر قوه نفس بگونه‌یی با او متحدانه عمل میکند که گویی خود همان قوه است. برای نمونه نفس در رتبه بینایی، حقیقت ابصار، از حاق نفس ایجاد میشود و در متن شنوایی، نفس حقیقت آنرا خلق میکند. پس نفس وجود جمعی تمام قوای مادون خود است؛ یعنی هم چشم است هم گوش است هم سایر قوا.^{۳۳}

۲-۵-۶. قوا از شئونات نفس هستند: تمام قوای نفس، شئونات نفس هستند، نه معالیل آن. یعنی این نفس بسط یافته و در تمام قوا و آلتش جاری و ساری بوده، وجود عریض و کشداری دارد که در متن هر قوه هست. برای مثال نفس در مرتبه دیدن چنان تنزل میکند که از شبکه چشم میبیند و از کانال گوش میشنود و در واقع مانند آنها را نزد خود ابداع میکند.^{۳۴}

۳-۵-۶. تجرد نفس با قوا: نفس با تمام قوای ادراکی باطنی و تحریکی خود، مانند قوای خیال، واهمه، شهوت و غضب، تجرد می‌یابد. هرچند نفس در آغاز حدود، مادی است و این قوا را ندارد، اما هنگامی که نفس انسانی میشود، تجرد خویش را بدست می‌آورد و دارای قوای متعددی، که برخی آنها نیز مجرد هستند، میشود. براین اساس، رابطه نفس با قوا که از شئونات آن بشمار می‌آید. در حقیقت، واحد یکپارچه و حقیقتی مجرد میشود؛ بدین صورت

بلحاظی عقل، و بلحاظ دیگر خیال یا وهم میشود. صدرا برخلاف سایر حکما، قوای مزبور را مجرد میداند و برتجرد هرکدام استدلالهایی ارائه کرده است. اثبات این تجرد حس مشترک و خیال، افق جدیدی را هم در استکمال جوهری نفس انسانی گشوده و هم بقای بعد از مرگ کسانی را که هنوز از عقل هیولانی محض برخوردارند، توجیه کرده است.

این مباحث ثمرات گوناگونی در توحید افعالی، معاد و سعادت انسان بجای گذاشته است و بر این اساس ملاصدرا میگوید: بهر میزان که نفس با حرکت جوهری اشتدادی به تجرد و شدت کمال برسد، به وزن آن، به عالم مثال و عقل نزدیکتر میشود، تمام شئونات، قوا، حتی بدن وی، نیز شکل مثالی و عقلی بخود میگیرند و عوارض مادی و لواحق مادی را کنار میگذارد. در این مرتبه نفس بگونه‌یی میشود که در نشئه دوم بسیط و یکپارچه با بدن مثالی و در نشئه سوم عقل محض میشود.^{۳۵}

۴-۵-۶. اتحاد عاقل و معقول: نفس نه تنها با تمام قوایش اتحاد و تجربه دارد، بلکه با صورتهای ادراکی خود نیز اتحاد پیدا میکند بگونه‌یی که آنها از شئونات نفس، بلکه عین نفس میشوند. نفس هم مدرک کلیه ادراکات جزئی و کلی انسان است و هم محرک کلیه رفتارهای ناهمگون حیاتی.^{۳۶}

نفس همانگونه به خود و نیروهای ادراکی خود، اندامهای حسی و فعالیتهای درونی خود علم حضوری دارد، به صورتهای ادراکی خود نیز علم

۳۳. همان، ص ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۴؛ همو، مجموعه رسائل فلسفی صدرا (رساله اتحاد عاقل و معقول) ص ۳۴.

۳۴. همو، الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۳۸۳؛ ج ۸، ص ۳۰۱، ۷۵؛ ج ۹، ص ۶۵.

۳۵. همان، ج ۸، ص ۳۰۱؛ ج ۹، ص ۲۲، ۲۱.

۳۶. همان، ج ۴، ص ۸، ۲۱.

■ حرکت اشتدادی؛

یعنی نفس دارای واقعیت
واحد و سیالی است که پیوسته،
مراتب و اجزای فرضی آن، حادث
شده و حدوث هر کدام متوقف
بر زوال قبلی و پدید آمدن
جزء کمال یافته تر از
آن، میباشد.

حضور دارد و همانگونه که صورتهای ادراکی، به خود صورت علم حضوری داشته و متحد است، نفس نیز به آن صورت، بعینه علم حضوری دارد و متحد با آنست. پس میان نفس و صورتهای ادراکی رابطه اتحادی برقرار است بگونه‌یی که علم نفس به صورت، بعینه همان علم صورت به خویش است و تمام ادراکات نفس با او متحد است.^{۳۷} بنابراین با این تصویر از وحدت، بساطت و تجرد نفس با قوای ادراکی و تحریکی نفس، که تمام آنها مراتب و شئون یک حقیقت واحده و یکپارچه‌یی هستند که در مسیر استکمالی دم بدم به انسانیت انسان افزوده و گوهر وجودی وی را تکمیل میکنند؛ در اینصورت، جایی برای بدن باقی نمیگذارد و نفس هر لحظه کمالات وجودی بیشتری را پذیرفته و بسوی استقلال، تحول درونی و شکوفایی ذاتی پیش می‌رود.^{۳۸}

۷. تحلیل و ارزیابی رهیافت صدرالمتألهین

۱-۷. صدرالمتألهین براساس حرکت جوهری اشتدادی، تغییر ذاتی و استکمال جوهری نفس را پذیرفت. نفس در فرایند تکاملی باکسب قوا، ادراکات

و ملکات، لحظه بلحظه، چهره ذاتی و جوهری خود را ذاتاً و وجوداً تغییر میدهد. در این استکمال نه تنها قیافه ظاهری و عرضی نفس دگرگون و متحول میشود، بلکه وجود جوهری و اضافی نفس که عین اضافیت آنست نو بنو تکاملی وجودی می‌یابد؛ و چون وجود مشکک است، پس نفس با حرکت استکمالی خود، بتدریج وجود شدیدتر، قوای بیشتر، ادراکات زیادتیر و شدیدتر و ملکات پایدارتر را بدست می‌آورد. این ادعای مبتنی بر اصول و مبانی نظری است که از مهمترین آنها عبارتند: «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» بودن نفس بود؛ «حرکت جوهری اشتدادی». لذا برای تحلیل و ارزیابی دیدگاه صدر لازم است که دوباره با نگاه عمیقتر، اول حرکت جوهری اشتدادی و نقش آن در استکمال جوهری نفس انسانی و اشکالات و پاسخهای آن را بررسی کنیم؛ آنگاه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس و استکمال آنرا؛ زیرا تا این دو اصل، بصورت تحلیلی و تحقیقی حل نشود به استکمال جوهری نفس دست نخواهیم یافت.

۲-۷. حرکت، یعنی «خروج شیء از قوه به فعل»^{۳۹} یا «کمال اول برای چیزی که بالقوه است از حیث بالقوه بودنش».^{۴۰} حرکت اشتدادی؛ یعنی نفس دارای واقعیت واحد و سیالی است که پیوسته، مراتب و اجزای فرضی آن، حادث شده و حدوث هر کدام متوقف بر زوال قبلی و پدید آمدن جزء کمال یافته تر از آن، میباشد. بدین ترتیب جزء دوّم کامل، جزء سوّم کاملتر و هر جزء بعدی از درجه وجودی بیشتر و کمال بالاتری برخوردار است. پس باختصار میتوان

۳۷. همان، ج ۴، ص ۴۱۹.

۳۸. همان، ج ۳، ص ۳۳۹، ۳۴۷؛ ج ۶، ص ۱۵۶.

۳۹. همان، ج ۳، ص ۹۴.

۴۰. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمة، قم:

نشراسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۰۱.

گفت: حرکت اشتدادی جوهری یعنی حالتی که «هرجزء مفروضی از آن کاملتر از جزء سابق باشد». حرکت جوهری اشتدادی بصورت طبیعی به استكمال نفس انسانی کمک میکند، اما در دایره اختیار انسان، حرکت ارادی مبتنی بر شعور و آگاهی شکل گرفته و مسیر کمال جوهری را بسوی کمال ثانوی تکوینی توأم با ارزش یا ضد ارزش تغییر میدهد؛ یعنی برخی کمالات ثانویه وجود دارد که در عین کمال تکوینی وجودی، ارزشی نیز بوده و سعادت انسان را تأمین میکند، چنانکه در مقابل آن کمالاتی داریم که هرچند باعتبار کمال، اولی محسوب میشوند، اما بلحاظ کمال ثانوی کمال نبوده و ضد ارزش تلقی میشوند مانند حرکت ارادی بسوی شقاوت. از اینرو، حرکت اشتدادی با استكمال جوهری نفس انسان بلحاظ کمال اولیه تطابق دارد؛ چراکه صدرالمتألهین حتی شقاوت پیشگان را از نوع کمال اولی و تحصیل وجودی برخوردار میداند؛ گرچه با تعریف حکمت - «استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ما هی علیها»^{۴۱} - بلحاظ کمالات ثانویه سازگاری ندارد، زیرا این تعریف به کمالات ثانیه توأم با ارزش و رسیدن به سعادت اشاره دارد. بنابراین حرکت جوهری اشتدادی در دایره اراده و اختیار، سرنوشت انسانهای خوب و بد را تعیین میکند. چون نفس هم مدرک و هم محرک است، حرکتهای ارادی آن مبتنی بر انگیزه‌های حسی، خیالی، وهمی و عقلی شکل گرفته و میتواند لحظه بلحظه سرنوشت انسان را بسوی سعادت حقیقی یا غیر حقیقی یا بسوی شقاوت تغییر دهد:

«الحركات الانسانية اختيارية فيكون محرکها مختاراً و کل مختار فمبدأ حركة شعور بغاية الحركة، سواء كانت حركة عقلية او حسية

شهووية او غضبية الانسان ليتحرك اقسام الحركات الاختيارية بعضها للحكم بالعقل و بعضها بالوهم و بعضها بالجلب الملائم الحسی و بعضها لدفع المنافر الحسی»^{۴۲}.

پس حرکت جوهری اشتدادی در دایره اختیار انسان کمال برای شیء بالقوه و خروج شیء از قوه به فعل میباشد؛ ولو انسان بلحاظ کمال ثانوی در مسیر شقاوت قرار گرفته باشد.

۷-۳. با عبارات فوق، معنای حرکت، حرکت اشتدادی، حرکت ارادی، و تکامل جوهری بلحاظ کمال اولی و ثانوی تا حدودی روشن گردید. اکنون این پرسش مطرح میشود که آیا بعقیده صدر، حرکت جوهری همواره اشتدادی است یا حرکتهای جوهری یکنواخت یا تنزلی نیز داریم؟ زیرا بر فرض داشتن حرکتهای جوهری مشابه یا تضعیفی، استكمال جوهری نفس انسانی، با مشکل مواجه خواهد شد و افزون بر آن اشکالات متعددی را فرا راه اصول و مبانی فلسفی و مسائل مبتنی بر آنها قرار خواهد داد! صدرالمتألهین حرکت جوهری را همواره اشتدادی میداند؛ زیرا اولاً، با پذیرفتن حرکت «خروج شیء از قوه به فعل» یا «کمال اول برای موجود بالقوه از حیث بالقوه»، اگر حرکت جوهری، همیشه اشتدادی نباشد، معنایش «خروج شیء از فعل به قوه» خواهد بود؛ ثانیاً، کمال اول معنایش اینست که آغاز هر حرکتی کمال اول و رسیدن به غایت حرکت کمال ثانوی بشمار آید و این مفهوم تنها با حرکت جوهری اشتدادی، سازگاری دارد و در غیر این صورت با ماهیت حرکت سازگاری ندارد. ثالثاً، اساساً هر موجودی بسوی غایتی در حرکت است، حرکت استکمالی - طبیعی یا

۴۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۲۳.

۴۲. همان، ج ۸، ص ۲۶۳؛ ج ۹، ص ۱۷، ۱۸.

بویژه موجودات ذیشعور، فساد بدن و جسم فیزیکیشان به معنای حرکت تنزلی نخواهد بود. ممکن است یا از نفس مجردی برخوردار باشند که تکامل جوهری یافته باشد یا از نوع دیگری کمال برخوردار باشند و چون ما حس جوهرشناس نداریم بسیاری از واقعیتهای جوهری را نمیتوانیم با حواس ظاهری خود درک کنیم. بسیاری از خواص ماده را ما نمیدانیم، وقتی برای نخستین بار کشف میشود باعث شگفتی ما میشود. بهمین خاطر ملاصدرا مرتب به

ارادی - لحظه بلحظه او را بسوی غایت وجودیش نزدیک و نزدیکتر میکند. رسیدن به غایت تنها و تنها با حرکت جوهری اشتدادی ممکن خواهد بود، چنانکه مرحوم سبزواری آن را تأیید و علامه طباطبایی تصریح به آن کرده است.^{۴۳} ولی استاد مصباح، چون حرکت جوهری را همواره اشتدادی نمیداند بلکه حرکتهای تنزلی و یکنواخت را نیز در عرض اشتدادی پذیرفته، در اینباره ملاحظاتی متفاوت دارد^{۴۴} که البته تأملاتی درباره آن مطرح است:

■ حرکت اشتدادی با استکمال جوهری

نفس انسان بلحاظ کمال اولیه تطابق دارد؛ چرا که صدرالمتألهین حتی شقاوت پیشگان را از نوع کمال اولی و تحصیل و جودی برخوردار میدانند. بنابراین حرکت جوهری اشتدادی در دایره اراده و اختیار، سرنوشت انسانهای خوب و بد را تعیین میکند.

کشف و شهود استناد کرده و به دیگران نیز توصیه میکند و استدلال میکند تمام موجودات حتی گیاهان و جمادات محشور میشوند و به غایت میرسند تا چه رسد انسان.

بنابراین به نظر میرسد با توجه به دلایل و تعبیرهای صدررا، حرکت جوهری، همواره اشتدادی خواهد بود؛ اگر در تمام موارد هم نپذیریم، حداقل در جوهر نفس انسانی جای تردیدی در آن نیست.^{۴۵}

۴-۷. نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است، یعنی سابقه جسمانی و مادی دارد. با انعقاد نطفه و قرار گرفتن آن در رحم مادر، نطفه مزبور

اولاً؛ با تبدیل و جابجا کردن تعریف، هرچند شاید بتوانیم از مغالطه تعریف حرکت جلوگیری کنیم؛ اما تعریف حرکت جوهری به «نو بنو شدن دمام وجود جوهر» با پذیرش اصالت و تشکیکی بودن وجود، بنظر نمیرسد مشکلی را حل کند؛ زیرا خواهی نخواهی آدمیان بلحاظ وجود جوهری رو به کمال میروند و حداقل در همان حرکت که به فعلیت رسیده از همان مسیر دوباره تضعف نمیپذیرند.

ثانیاً؛ استدلال به نمونه‌هایی از گیاهان و حیوانات یک استقرای ناقص بیش نخواهد بود، زیرا اولاً گیاهان و حیوانات، در سنین پیری حرکتهای جوهری اشتدادیشان کند شده، نه اینکه حرکت تنزلی دارند؛ کند شدن حرکت و توقف حرکت بخاطر مانع یا به غایت رسیدن حرکت، لزوماً به معنای حرکت تنزلی نخواهد بود. ثالثاً؛ در موجوداتی که دارای حیانتند

۴۳. همان، ج ۳، ص ۹۴. و نیز نک: تعلیقه همان.

۴۴. مصباح، آموزش فلسفه، قم: تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۱۷.

■ کمال اول
معنایش اینست که
آغاز هر حرکتی کمال اول و
رسیدن به غایت حرکت، کمال
ثانی بشمار آید و این مفهوم
تنها با حرکت جوهری
اشتدادی، سازگاری
دارد.

ویژگیهای نفس بیان شد.

در پاسخ به پرسش دوم میتوان گفت: نفس پیش از پیدایش، بمنزله صور معدنی و جسمی که استعداد حدوث نفس را فراهم میکند، بیش نیست و حکم نفس بسان حکم طبایع مادی و صورت، نسبت به هیولی میباشد. با پیدایش رابطه نفس و بدن و یافتن استعداد نفس انسانی در بدن، نفس حادث میشود. در این مقطع، نفس هنگام حدوث، آخرین صور مادی و نخستین صور ادراکی است، وجودش واپسین قشر جسمانی و آغازین لب‌روحانی خواهد بود. بعد از حدوث کامل نفس بر اثر حرکت جوهری اشتدادی، تعیین، تجرد و خودآگاهی را پذیرفته آنگاه حرکت ارادی مبتنی بر شعور و خودآگاهی در انسان شکل میگیرد.^{۴۷}

بنابراین، بعد از تعیین، تشخیص، تجرد، خودآگاهی نفس، حرکت ارادی در کنار حرکت‌های طبیعی و استخدامی در نفس شکل میگیرد: با حرکت ارادی، حرکت جوهری استکمالی بسوی کمال و سعادت حقیقی یا غیرحقیقی، پنداری، خیالی و حسی جهت داده میشود؛ بدین ترتیب انسان دم بدم ضمن دارا شدن قوای نباتی و حیوانی، به ادراک عقلی، تفکر،

استعداد پذیرش صورت و قوه جدیدی را می‌یابد و این قوه فاقد شعور و ادراک است؛ وظیفه آن حفظ مزاج اجزاء نطفه و آماده ساختن آن برای طی مراحل بعدی رشد و کمال میباشد، شأن صورت مزبور دقیقاً همان شأن صورت معدنی است که پس از ترکیب خاص پدید می‌آید و مزاج مخصوص را حفظ میکند. بنابراین صورت پدید آمده، از قوای نفسانی بشمار نمی‌آید، بلکه صورتی است جوهری که عهده‌دار نگهداری مزاج معتدل در ماده نطفه تا زمانی خواهد بود که استعداد پذیرش نفس نباتی حاصل شود. با فراهم بودن تمام شرایط و مفقود بودن موانع، نفس نباتی پس از حدوث، ماده بدن جنین را تحت تدبیر خود قرار میدهد و علاوه بر حفظ مزاج آن، منشأ صدور افعال نباتی مانند تنفس، رشد، تغذیه و تولید مثل میشود. بتدریج بدن جنین رشد کرده و کمال لازم برای پذیرفتن نفس حیوانی را می‌یابد. پس از حدوث آن، آثار و افعال جدیدی نظیر حرکت انتقالی و احساس از جنین سر میزند. در این مرحله، ساختمان فیزیکی بدن کامل شده و اعضا و جوارح شکل میگیرد. این سیر تکاملی بتدریج ادامه می‌یابد تا نفس ناطقه انسانی پدید آمده و جنین به اولین مرتبه انسانیت گام گذارد. نفس ناطقه افزون بر آثار نباتی و حیوانی، منشأ ظهور نطق و ادراک عقلی میشود و بدین ترتیب همین نفس انسانی است که تا پایان عمر دنیابیش، عهده‌دار تدبیر بدن و سامان دادن به افعال و آثار آن میباشد.^{۴۸}

به کدام دلیل نفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است؟ مرز تعیین و تشخیص نفس، خودآگاهی و تجرد آن و حرکت جوهری اشتدادی در دایره اختیار، چگونه و از کدام مقطع فرضی پدید می‌آید؟ پاسخ به پرسش اول در بحث‌های پیشین بویژه در بحث

۴۶. همان، ج ۸، ص ۴۰۲، ۴۱۰.

۴۷. همان، ج ۸، ص ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۲.

آینده‌نگری و ... روی می‌آورد. ملکات اخلاقی خوب، یا بد را در نفس خویش می‌پروراند و سرانجام از وجود رابطی و اضافی فاصله گرفته بسوی استقلال وجودی، تجرد و اتحاد بیشتر با قوا و صورتهای ادراکی، لحظه بلحظه پیش می‌رود تا در نشئه دوم این کمالات را بصورت تجرد مثالی و خیالی با خود همراه دارد و در نشئه سوم عقل محض میشود که نادر از انسانهای کامل به آنجا خواهد رسید.

۸. نتیجه نهایی

۱- در نگاه تطبیقی دیدگاه‌های فیلسوفان دیگر با دیدگاه ملاصدرا درباره رهیافتها و ویژگیهای نفس، از بررسی مبانی نظری‌یی که بیان گردید، این نتیجه بدست آمد که صدرا، با حرکت جوهری اشتدادی و حدوث نفس زمینه‌های استکمال و شرایط آن را فراهم کرده و سرانجام با تجرد و اتحاد آن با قوا و صورتهای ادراکی، گام بگام استکمال جوهری نفس را تثبیت کرد. بدین طریق هم از اشکالات که بر تجرد نفس هنگام حدوث بر حکیمان پیشین وارد بود رهایی یافت و هم مراحل تکاملی نفس را از مرتبه بالقوه بودن که استعداد محض است تا مرحله عقل بالفعل، توجیهی منطقی میکند؛ یعنی در مرحله اول، نفس با صورتهای ادراکیش یکی میشود و در مرحله دوم با واقعیت علم متحد شده و سرانجام بجایی میرسد که خود، آن صورتهار ایجاد میکند. براین اساس نه تنها صورتهای ادراکی واسطه در شناخت بیرونی قرار میگیرند بلکه خود مرتبه برتر آنها و مدرک آنها نیز هستند.

۲- با تحلیل و ارزیابی رهیافت چهارم نتیجه گرفته شد که:

اولاً: نفس تغیر ذاتی و جوهری می‌یابد؛ استکمال در ذات نفس رخ داده و در فرایند تکاملی خویش با

کسب قوا، ادراکات، ملکات، لحظه بلحظه چهره حقیقی و جوهری خود را تغیر میدهد، نه سیمای ظاهری خود را. پس هرگونه تغیر، تکوّن، تکامل، جزء ذات نفس میشود.

ثانیاً: نفس، بدن و تمام قوا، بترتیب با اتصال معنوی براساس حرکت جوهری اشتدادی و تشکیکی بودن وجود، فعلیت و تحصیل می‌یابد؛ دم بدم اتحاد بیشتر، مراتب شدیدتر و کمال وجودی قویتری را تحصیل میکند و از مرتبه حسی، خیالی و عقلی، به تجرد مثالی و تجرد خیالی و عالم عقلی میرسد.

ثالثاً: نفس با تمام قوای مادون خود، اتحاد می‌یابد؛ بگونه‌یی که مراتب مادون نفس، از شئونات نفس واحدی شده و بدین ترتیب نفس سعه وجودی یافته، هم وجودی جمعی نسبت به آنان دارد، هم از فعلیت، تجرد و بساطت برخوردار میشود، و هم با ادراکات و ملکات خود اتحاد یافته و همه آنها در سعه وجودی با نفس شریک و یکی میشوند. این معنای استکمال جوهری نفس انسانی است.

بنابراین با شناخت نفس، استکمال جوهری آن، اتحاد و تجرد آن با قوا و نیروهای ادراکی، میتوان ارتباط ثابت و متغیر، قدیم و حادث، و رابطه وحدت در عین کثرت را فهمید و به توحید افعالی پی برد. با آگاهی یافتن از حرکت جوهری اشتدادی ارادی نفس، بسوی درنده خویی، شیطان صفتی و فرشته خویی، میتوان اراده و استعداد خود را در مسیر فرشته‌خویی که همان عقلانیت و سعادت حقیقی و تهذیب ظاهر و باطن است سوق داده و با پرورش دادن تفکر و اخلاق خود ملکات عقلانی و اخلاقی را پایدار ساخت. در اینصورت نه تنها به تحول درونی و خودشکوفایی ذاتی میرسیم که به سعادت حقیقی و خودشکوفایی عقلی نیز خواهیم رسید.